



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هَذَا هُوَ الدِّيْوَانُ الَّذِي يَنْسَبُ إِلَى إِمَامِ الْعَارِفِينَ وَ
 السَّاجِدِينَ لِإِمَامِ الرَّابِعِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
 جَمْعُهُمَا وَالْفَهْرُ اسْتَبْرَحَ الْإِسْلَامَ وَالْمُسْلِمِينَ قُدْوَةً
 الْمَدَقِّقِينَ وَسَنَدَ الْمُحَدِّثِينَ شَيْخَنَا وَمَوْلَانَا
 مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ الْحَرَّ النَّامِ إِلَى جِزَاءِ اللَّهِ أَحْسَنَ
 الْجِزَاءِ وَقَدْ رَجَى بِطَبْعِهِ انْتِشَارَ
 نُخْتَةِ حِنَابِ الْمُنْتَطَابِ الْمُفَوَّقِ
 بِالصَّوَابِ الْمُبْرَزِ مُحَمَّدَ
 الشَّيْرَازِيَّ مَلِكُ
 الْكِتَابِ

حَرْفُ الْأَلِفِ

تَقَرَّرَ بِالْجَلَالِ وَالْبَقَاءِ	تَبَارَكَ ذُو الْعُلَى وَالْكِبَرِ
فَكَلِمٌ رَهَائِنٌ لِلْفَنَاءِ	فَقَوَى الْمَوْتَ بَيْنَ الْخَلْقِ طَرَا
فَطَالَ بِهَا الْمَنَاعُ إِلَى انْقِضَاءِ	وَدُنْيَانَا وَإِنْ مِلْنَا إِلَيْهَا
إِلَى دَارِ الْفَنَاءِ مِنَ السَّاءِ	إِلَّا إِنَّ الرُّكُونَ عَلَى غُرُورٍ
وَإِنْ كَانَ الْحَكِيمُ عَلَى الشَّوَاءِ	وَعَاطِنُهَا سَبْرٌ مَعَ الشَّنِّ عَمَّا

بزرگاست خداوند صاحب بیدری و برتری و عظمت و کبریا و منفرد و بحال
و پاینده کی و تمامت آفریده گان او کردگان مرک و در آشنایان شربت موت
یکسان بستند و اینچنان که بدان اندریم اگر چند بنده خائف و حطام بی دوش
ایل مستقیم لکن همیشه دستخوش فنا و پای کوب افقند راست و در کون و
بیل و غرور بدار فنا و دسرور از بد بختی و شقاوت است و آنکه
درین منزلگاه هلاک و دمار و فروگاه ناستوار بار اقا است میفکنند
اند زود است که با قوامع بلایا و قوارع قضایا مستمیان کوچان
گروند اگر چند بمانند درین منزلگاه ناخوش آیند
اندمند باشند

358

مَنْ حَزَنَ فَرَّ إِلَىٰ بَيْتِ التَّوْبَةِ	يَحُولُ عَنْ قَرِيبٍ مِنْ قَصْدِهِ
أَخْطَا بِهِ سَحُوبُ الْأَغْزَارِ	فِي سَائِرِهِ مَسْجُودُ الْعُجْبِ
لَا إِذَا دُعِيَ ابْنُ آدَمَ لِلْحِسَابِ	وَقَوْلُ الْحَشْرِ أَقْطَعُ كُلِّ امْرِئٍ
رَبِّ سَيِّئَةٍ جَبَّاهَا بِالْكِتَابِ	وَالْفَنَاءِ كُلِّ مَالٍ حَرِّ أَثَا
وَإِذَا دُعِيَ ابْنُ آدَمَ لِلْحِسَابِ	لَقَدْ كَانَ التَّوْبَةُ دَانَ عَقْلًا

این بیت در مورد توبه است که در وقت و راسته بریتنا و زیور پای کونا کونان
 تبار گنای کوریا متعال و با ما و نور اتصال جویند و در تار یکمای غیب
 و در وقت و از یک ن و خوشی و ندان و در سست و ان و از آن
 بدان اندر بود و اندر تسلیم شوند آن بر بنای مشنه و شاداب از بیج غریب
 و از غریب تر از و دیگر کون کرد و پاناما همان اندریشه هول و هیبت
 و وزیر انکه برش کاهی که فرزند آدم مادر پیکنا و ایرزد و باب بحساب
 و کینه قانع بر امری و آدم هر عیش و نوشی است و در کتاب اعمال
 جمله اعمال آدم از نیک و بد و زشت و زیبا که در این دار فانی برود
 محفوظ و مشهود است و اگر تعقل نایم و نیک بنگریم زمان نوبت
 بر گرفتار و از عمر بهره برداشتن
 است

فَقَبِي كُلِّ شَيْءٍ مَخْرُوفٍ بِهِ
وَيَا حُزْنَاهُ مِنْ حَالٍ وَحَرَمٍ
وَفِيمَنْ لَمْ نُوقِلْهُ بِفِلْسٍ
يُنَاسِبُنَا الرَّحْبَةَ بَعْدَ تَحْشِيرِ
كَانَا لَمْ نَعَاشِرْهُمْ يَوْمَ

مِنْ الْجَمْعِ الْكَسْفِ إِلَى الشَّاتِ
يُوزَعُ فِي الْبَيْنِ وَفِي الْبَاشِ
وَقِيَمَةُ حَبَّةٍ قَبْلَ الْمَاتِ
وَقَدْ حَصَرْنَا عِظَامًا بِالْيَاتِ
وَلَمْ يَكْ فِيهِمْ خُلُوفٌ

عاقبت تبرکار و پایان هر چه ما در آن اندریم از این اجتماع و فراهم
بودن پیراکنه کی و از بیم جدا ماندن است پس با حزن و اندوه و بر
آن اموالی که پیر و دانا و در دایه دنیا فراهم گردیم و و بال مال برگردان
نهادیم و سرانجام در میان سپردان و دختران پراکنده و آنان
که سزاوار فلسی از آن نمی شمردیم و قبل از ترک قیمت حبه نمی
نهادیم بخشش میشود و باین حالت و هنوز کاران که موافقت و محالست
بودیم هنوز در روز از ترک ما برگشته چنان ما را فراموش
و صحبت ما را از بس کوشش آورند که کوی بیساح اقبال آشنائی در
نبوده و ما در خاک گور جامی کنیم و استخوانهای گسسته و پوسیده شویم
کوئی بر گز با ایشان بدوستی نبود و ایم و از روی دوستی موافقت
نداشته ایم

<p>لَمِنْ يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ وَدَّحُو سَمْتَضَى غَيْرَ تَحْمُودٍ فَرِيدًا وَيَخَذُ ذَلِكَ الْوَصِيُّ بِلَا وَفَاءٍ وَقَدْ أَوْقَرَتْ وَزَرَ أَحْرَجِيًّا فَمَا لَكَ غَيْرَ نَقْوَى اللَّهِ حَزَنًا</p>	<p>مِنْ الْمَالِ الْمَوْفَرِ وَالْأَثَاثِ وَتَخْلُقُ بَعْلُ عَمْرٍكَ بِالْتَّرَاثِ وَلَا إِصْلَاحٍ أَحْزَى أَنْتَ كَاثِ يَشُدُّ عَلَيْكَ سَبْلُ الْإِنْبِغَاثِ وَمَا وَزَرَ وَمَا لَكَ مِنْ غِيَاثِ</p>
--	---

ای غرور برای فریب و غرور برای کد اما کسی این اموال کثیر و اثاث
 آراسته را فراهم نمیکنی زود است که تناد و تاجود به خمه کور فروشی
 و شوهر زن تو مرده رنگ ترا بدیاست خود بکار می بندد و در آنخل
 بتصرفات مالکانه مداخلت نماید و آنکس که ترا وصی و محفل اعتماد
 بود ترا خوار و مخدول بنویسند و از روی وفا و اصلاح هر
 تو برآیند و هیچکاری را از بهر تو بغیض نمیکند و حال آنکه
 تو در دینا حال او را کردیدی و باری که ایتار را که همه گاه
 متبایل است و ابد به منزل نمیرسد و رشته آگاهی را بر تو سخت و نا
 هموار گردانیده و محفل شدی و جزه نقوی و پر مهر
 کاره از خدا هیچ حوزی و هم پشت و
 چنانچه نذاره

حرف الجیم

وَلَيْسَ لَدَاكَ ذَنْبٌ مِنْ عَلَيَّ	تَعَايُجُ بِالطَّبِيبِ لِكُلِّ دَاءٍ
بَيْنَ خَائِفٍ يَقِينٍ رَاجٍ	سَوَى ضَرْعٍ إِلَى الرَّثَمِ مَحْنٍ
ثَلَاثِي مَا كُنْتُ فِيهِ مِنْ عَجَاجٍ	وَإِظْهَارِ التَّدَامِنِ كُلِّ وَقْتٍ
بِلَيْلٍ مَذْلُومٍ السَّتْرِ وَاجٍ	وَطُولِ تَهَجُّدِ بَطْلَانٍ يَحْفُو
بِبَاغِ فَارِجٍ وَسُرُورِ رَاجٍ	لَعَلَّكَ أَنْ تَكُونَ غَدًا غَظِيًّا

برای درمان هر درد از طبیب در طلب معاشرت شوند لکن برای
 درد و علت گناه تو هیچ علاجی و درمانی نیست مگر اینکه با نیت
 خائف و امید داری بفعل و کرم خدای از روی یقین
 کمال بحضرت پروردگار ضراحتی محض و تضرعی خالص روی
 کنی و از اعوجاج و کجیا که ترا در افعال و امور بوده بهر وقت
 اظهار استغاثی و در شبستان تار و تار کن به شهنشاهی و
 بیدار می و عبادت و زاری بروز گشتی و از حضرت
 سبحانی در طلب عفو و گذشت برای شاید فردای قیامت
 ترا بسبب این افعال بهره نصیب کرده و بفوز و فلاح
 و پاداش خیر و خورسندی از نجات بالغ و نایل
 شو

حَرْفُ الْحَاءِ الْمُهْمَلَةِ

۷

فَأَشَى الذُّمِّ مِنَ الصَّلَاحِ	عَلَيْكَ بِصَرْفِ نَفْسِكَ عَنْ
كَأَنَّكَ لَا تَقْبِشُ إِلَى الرَّاحِ	فَاهْبِ لِلْمِيَةِ قَبْلَ تَخْدُوا
تَعْنُ نَعَانُهُ قَبْلَ الصَّبَاحِ	فَكَمْ مِنْ رَاحٍ فَبِنَاوَعَادِ
عَلَى مَا فَبِكَ مِنْ عَظَمِ الْجَنَاحِ	وَبَادِرْ بِالْإِنَابَةِ قَبْلَ مَوْتِ
وَلَكِنْ مَنْ تَشَمَّرَ لِلْفَلَاحِ	فَلَيْسَ آخِرُ الرِّزْقِ أَنْذَرُ مِنْ بَجَا

بر تو باد که سخت بگوشی و نفس اماره را از هوا و هووس خود که
 بجله اسباب سوء عاقبت و انجام و خیم و تباد کاری است باز
 داری چه هیچ چیز لذیذ تر از صلاح و ثواب نیست و از آن پیش
 که باید او گشتی بهم که کار آمد و مرک باشد و مترشد سیر شود
 چنانکه کوی از روز را شب و آن باید و آن بکارد بشاکاه نرسانی
 بسیار گمان و مردمان در میان بودند که شاکاه و باید نمودند و بناگاه
 پیش از صبح خبر مرک ایشان باز رسید و از آن پیش که حرکت
 اجل در قعر چنگال در آنجکند جو بست و انابت مبادرت جوی و از آن
 گمان بان بزرگو و معاصی عظیمه بحضرت خدای باز گشت نمایی بمانا
 که آنکه کار بجا کند با عقل و در دانست اخوت ندارند بلکه دانا و شخص فرد
 مندی کسی است که از بهر فلاح و سرکاری خویش امان همت بر میان آورد

وَأَن صَافَيْتَ أَوْ خَالَتِ خَلًّا	فَتَنِي الرَّحْمَنُ فَأَجْعَلْ مِنْ بَوَائِجِ
وَلَا تَقْدِرُ لِي بِتَقْوَى اللَّهِ شَيْئًا	فَدَعْ عَنْكَ الْمَلَالَةَ وَالْتَرَاخِي
وَكَيْفَ تَنَالُ فِي الدُّنْيَا سُرُورًا	وَأَيَّامُ الْحَيَاةِ إِلَى الْإِنْسِلَاحِ
وَجَلَّ سُرُورُنَا فِيمَا عَمِدْنَا	مَشُوبٌ بِالْبُكَاءِ وَبِالصُّرَاخِ
فَقَدْ عَمِيَ ابْنُ آدَمَ لَا يَرِيهَا	عَمِيَ أَقْضَى إِلَى الصِّمِّ الصَّخَاخِ

و اگر با کسی از روی مواخات بمصادقت و مصافات بخوابی شد
یا کار بد دوستی بخوابی نکنند این برادری و دوستی ادر راه خدای
اطاعت خدای در آنکس هیچ چیز را با تقوی و پرستش کاری
برابر بکند و در کار تقوی و پرستش کاری بمالات و کالت و تراخی و
تساهل و بی کفایتی و در دار غرور بعیش و سرور نماید بگردش و
حال آنکه ایام زندگی در حالت انسلاخ و انقطاع است و جمله
سرور و شادمانی با که بان متهودیم برزاری و ناله و فریاد مشوب
و مقرون است بهمانند زندان آدم که درینش و از گفتار
محروم میماند تا غمی بیند آن کوری را که اینجا مش
بگری باز میآید

أَخِي قَدْ طَالَ لَبْثُكَ فِي الْفَسَادِ	وَبِئْسَ الزَّادُ زَادَكَ فِي الْمَعَادِ
صَبَا مِنْكَ الْفُؤَادُ فَلَمْ تَرْجِعْهُ	وَجَدْتَ إِلَى مُتَابِعَةِ الْفُؤَادِ
وَقَادَكَ الْمَحَاحِي حَيْثُ شَاءَتْ	وَالْفَتَكُ امْرَأَتُ سُلَيْسِ الْقِيَادِ
لَقَدْ نُوذِيتَ لِلتَّرْحَالِ فَاسْمَعْ	وَلَا تَنْضَامَنَّ عَنِ الْمُنَادِ
كَفَاكَ مَشِيبُ نَفْسِكَ مِنْ تَذِيرِ	وَغَالِبَ قُوَّتِهِ لَوْنُ الْإِسَادِ

ای برادر در ملک تو در تبا و کاری در ایا قادی و زار و توشه تو برای
معاد ناخسته آمد دل تو بنادانی و امور نا پخته جوانی بایل شد
و تو این یلان ترسانش نداشتی بلکه بهوای دل بسته افتی و
بخوابش دل و لبی رشته معاصی و از نه ذنب بهر کی که
خواست ترا باز کشید و ترا مردی سلس القیاد و رام و بهوار رفت
یعنی مطیع و منقاد خود دید همانا مادی مرکب ترا همی با بخت زند تو
برای کوچیدن این سرای خیر کوید پس کوشش سشو با باز
کن و انجام و آغاز کار باز دان و ازین بانگ رحیل و چنین
قال و قبل بگری و بخبری مباش پیری تو و دیگر کون شدن و
بناد در افتادن چهره و گونه تو برای تو و بیم دادن تو و با خویش
آیدن تو کافی است

وَدُنْيَاكَ الَّتِي غَرَّكَ فِيهَا	ذَخَارِ فِيهَا نَعِيرٌ إِلَى الْجَنَّةِ
تُرْجَحُ عَنْ مَهْلِ الْكَيْفِ	فَمَا أَصْنَى الْبَهَادُ وَنَضَادِ
لَقَدْ مَرَجَتْ حُلُوفُهَا يَمِينِ	فَمَا كَا كَذَرِ عَنْهَا مِنْ مَلَاذِ
مُحِبَّتٍ بِمُحِبِّ بَنِيهِمْ دُنْيَا	وَمَغْرُورٍ بِأَيَّامِ اللَّذَاذِ
وَمَوْثِرِ الْمَعَامِرِ بِأَرْضِ قَفَرٍ	عَلَى بِلَدٍ حَصْبٍ ذِي دَاذِ

این جهان ناپایدار که بر رخا رفناستودا شد در روز و فرشته هستی
 بجای باوقفا و دشمن حوادث و بلای ریزد ریزد میشود چندی که توانست
 و نیزه داری از فعالان و مخاطران اتمام کوشش و کمال حسب
 دوری جوی چه بر کس دانای و بر امور خود توانا و بر عواقب رود کار
 بسینا باشد. ابد این سرای پر کمر و فریب مانیل نمیشود و بیان
 فریب و دعوت پر کمر و استیکبش کوش نمیدد شیرخا بالخی زهرش
 بکار و مسح چاره و پناهی بهتر از حذر کردن ازان و فرسار
 نیست در عجب مستح از آنکه بشکفتی اندر است و بسبب نعم
 غالی جهان خویشتن بر این و ایام تو وام لذت بد فرجامش
 مغرور و مقام حوزرا در زمین خشک و خالی و یکبار زار
 و غبار آلود بد می گزیند

حرف الراء المهملة

۱۱

هَلِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا جَمِيعًا	سَوْفَ ظِلٍّ يَبْقَىٰ مَعَ الشَّمْسِ
تَفَكَّرْ أَيْنَ أَصْحَابُ السَّرَايَا	وَأَيُّهَا الصَّوْافِرُ الْعِشَا
وَأَيْنَ الْإِسْطِخْوَنُ يَدُ الْقَبَا	وَأَيْنَ السَّابِقُونَ لَدَى الْفَخَا
وَأَيْنَ الْقَرْنُ بَعْدَ الْقَرْنِ مِنْهُمْ	مِنَ الْخَلَفَاءِ وَالشَّمِ الْكِبَارِ
كَأَن لَّمْ يَخْلُقُوا وَلَمْ يَكُنْ فَوْقَا	فَهَلْ حَتَّى يُصَانُ عَنِ الْبَوَارِ

ایا دنیا و آنچه در آن است تمامت جز مانند سایه است که با افتاب
 میگرد و بار و زوال میجوید نیک بیندیش و تحقیق بنگر که چنانچه
 صاحبان سیاه و داریان لشکر و دستگاه و فارسان سپه
 بود و بزرگان اشراف و امین سپهر کجا هستند بزرگان
 با اقتدار و سترگان مهابت امار و بخت جویندگان بشکام
 غرور و فخر و نمایندگان قدرت و اعتبار و چه شدند آن کروان
 گزیده که همی روز کاری از پس روز کاری نمودار شدند
 و بخلافت و سلطنت و استیلا و قدرت و نمایندگی و بزرگی
 با تمام مهابت و مفاخرت و سر بلندی بر گریه های دولت و
 وساده نمک و ایالت بنشینند و چنان بفرستند که گوئی از هیچ نیایند
 آیا هیچ زند و از تباهی مصون می ماند

وَمَا بِمَا يَمُوتُ مِنْ أَغْنَانِي	أَيَغْنَرُ الْقَتْنِي بِمَا لِي نَهْوَا
وَدَوْلَتُهَا نَحْلُ الْهَلَاةِ الْجَانِ	وَيَطْلُبُ دَوْلَةَ الدُّنْيَا بَجَانِ
وَنَامَتُهَا الْوَجَلُ عَلَى فَنَانِ	وَنَحْنُ وَكُلُّ مَنْ فِيهَا كَفَرِ
عَلَى طُولِ التَّوَانِي بِالْهَمَانِ	جَهْلِنَا هَا كَانَ لَمْ نَخْبِرْهَا
وَلَا نَفْصَحُ غَيْرَ الْإِهْنَانِ	وَلَمْ نَعْلَمْ بَانَ لَا لَيْتَ فِيهَا

آیا شخص جو از دبال دنیای دون و خواسته این سراچه بر کمر و
فتون که بجه از روی باطل و سر و غی با دروغ میس باشد غره
میکرد و حال آنکه در آنچه ناپیخته میکرد و هیچ جای فریب
یا فتن و کرامی شمردن نیست و دولت دنیا را که نه از حقیقت
است و مجازی است نیازمند میشود با اینکه ما و هر کس در این
منزلگاه خراب است مانند مسافر ایم که با شتاب تمام بیایست
بار سفر بر بندیم و طبل رحیل فرو گویم چنان این دنیا و زوال و
عدم ثباتش را بجهول گرفته ایم که کوئی هرگز در این سراچه بی
عتبار از در احتیاج بر نیاید و ایم بسبب طول توانسته و
ستی با اینکه محال امتناز فرصت داشتیم و هیچ ندانستیم
که درین جهان دوزخ است و در یکی شاید و جرگه کردن آسایش نیارود

وَمَا بَقِيَ الصَّبَاحُ عَلَى الْأَسَانِ	إِنِّي السَّجَابِ يَامُغْبُونَ بَنِي
وَدَمْعَكَ جَامِدٌ وَالْقَلْبُ قَاسٍ	ذُنُوبِكَ جَمَّةٌ تَتَرَى عِظَامُ
وَقَدْ حَفِظْتَ عَلَيْكَ أَنْتَ قَاسٍ	وَأَيَّامًا عَصَيْتَ اللَّهَ فِيهَا
لَا وَزَارَ الْكِبَارُ كَالرَّوَّاسِ	وَكَيْفَ نُنْطِقُ يَوْمَ الْحَشَرِ جَلَّ
وَلَا تَنْبُ وَلَا أَحَدِيوَابُ	هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي لَا وَدَّ بَنِي

ایا در جابه سنجاب و لباس خنجر و حریر بن آسانی میگذرانی و بنای
 عمارات میگذاری با اینکه باید او بر این اساس باقی نمائی و کنایان
 تو بسیار و بیکله بزرگ است و با اینحال از ثبات چسبته از هم
 خدای و شرمساری جاری و دولت از غش و وقاوت عاری نمیشود
 و آن روز کار بر آنکه بعضی مان پروردگار بیایان برودی همه
 بر تو محفوظ و مستحب و لکن تو بجماعت را فراموش کردی و
 جمله را نادیده انگاشتی و چگونه در روز محشر ترا آن
 توانائی است که بار کبار و اوزاری را که چون کوده گران است
 بر خویشتن حمل نمائی در روز قیامت آن روز نیست که نه دوستی
 کسی با کسی سود بخشد و نه کسی با کسی مجال مودت افتد و نه نسبی
 حاصل بخشد و نه کسی بمال و ثمن غنما را کسی شود

عَظِيمٌ هُوَ لَهُ وَالنَّاسُ فِيهِ	حَيَارَى مِثْلَ مَبُوتِ الْفَرَّاشِ
بِهِ يَنْغَيِّرُ الْأَلْوَانَ خَوْفًا	وَبَضَطَكَ الْجَوَارِحُ بَارِئًا
هَذَا لِكُلِّ مَا قَدَّمْتُ نَبْدًا	فَقَبِيكَ ظَاهِرًا وَسِرًّا
لَقَدْ نَقَصَ نَفْسِكَ كُلَّ يَوْمٍ	فَقَدْ أَوْدَى بِهَا طَلَبُ الْمَنَّا
إِلَى كَمِ تَلْبِغِ الشَّهَوَاتِ طُورًا	وَطُورًا تَكْشِي لِبَنِ الرَّيَا

بزرگ است موال و مبیست روز بخشرو مردمان از کثرت بیم و دشت
 همه در بهت و حیرت مانند پروانه بر آگنده و از نهایت وحشت و بیست
 رنگها و بخر کون و جوارح لرزان و مر نقش و درین روز هر کس بر چه
 کرده و بذخرد نهاده از خیر و شر و طاعت و معصیت آشکار و غیب
 تو گمان هر دو پوشیده و تو نمودار میشود پس هر روز نواقص نفس
 خویش را بازجوی و در افعال نامستوده خویش بنظر آرد و گذارد
 و شمارده شود چنان طلب و بقعی که در امر معاشش احتمال کنی و با آنچه
 مساعدا نباشی ببلات می آورد تا چند در طلب شهوات کونا کون میکوشی
 و ببرد و بهوای نفس برنگی تا زدیرون میشوی و تن را بجاها
 نرم و نازک میپوشی

عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ عَمَّا يُوقَعُ	إِلَى سَبِيلِ التَّائِمَةِ وَالْخَلْدِ
وَمَا نَرْجُوا النَّجَاةَ بِهِ وَشَيْكَأَ	وَقُورًا يَوْمَ يُؤْخَذُ بِالنَّوَا
فَلَيْسَ نَبَالُ عَفْوًا لِلَّهِ إِلَّا	يُظْهِرُ النُّفُوسَ مِنَ الْمَعَا
وَبِالْمُؤْمِنِينَ بِكُلِّ رَفِيقٍ	وَنُصِّحَ لِلدَّانِي وَالْآفَا
فَإِنْ تَشَدَّدَ يَدَا فِي الْخَيْرِ فَعَلِمَ	وَإِنْ تَعَدَّلَ فَمَا لَكَ مِنْ مَبَاصِ

برقباد که بآن امور و افعال روز گذاری که تورا بر او سلامت
و خلاص باز سپارد و بر آن روز که برای عرض حساب در پیشگاه
ایزد و باب فرشتگان خدای محض ایستد و استخفاف و
کمال قدرت و قهاریت موی پیشانی اهل محشر را میگیرند
و بمقام حساب میکشاند بر استکاری و نجاتی سریع باز رسانند
همانا بغض و کدشت خدای جز بمطرداشتن نفوس از معاصی نیستن
اذیال وجود را از آلائش کنایان نمیسوزان باز رسید و نیگونی
بامؤمنان هرگونه رفتی و رفاقتی و نصیحت زانند و مو غفلت
فرمودان بادانی و اقا صی کدشت خدای تأمل توان شد
اگر کار بخیر و خوبی کنی رستگار شوی و اگر عدول نمائی
گریز کا ہے نیابے

وَرَبِّكَ عَنْكَ فِي الْحَالِ رَاضٍ

فَإِنَّ الرُّشْدَ مِنْ خَيْرِ أَعْرَاضٍ

وَيُودِشُ حَوْلَ حَزْنٍ أَرْمَاضٍ

عَنِ الْعَيْنِ مَحْجُوبِ الْغَايِضِ

نَظَارُ اللَّيْهَامِ فِي الْفِيضِ

وَاصِلُ الْحَزَنِ أَنْ تُصْحَى وَتُصْبَى

وَإِنْ تَعَاظَرَ بِالْخَلِيطِ رُشْدٌ

وَذَرَعَتْكَ الَّذِي يُخَوِّي بَرْدٌ

وَحَذُّ اللَّيْلِ حِطَامِنْدُ

فَإِنَّ الْغَافِلِينَ ذَوِي التَّوَانِدِ

اصل و بیان حزم و عقل این است که چنان بامداد و شبانه نمی گزید
 خدا می توانی در هر کار و کردار و روان و روش تو از تو خوش شود
 باشد و اگر معاصرت نمی گزید و نمی گزید و می گزید و می گزید و می گزید
 پریشان کاری را بر می شود و می شود و می شود و می شود و می شود
 که جلوه راه آدمی را می گیرد و یعنی نمی گذارد بر آن غفلت و غفلت
 شود و آنچه اسباب غواصت و هلاکت و مورت طول حزن
 و رنجوری و اندوه است از خود باز دارد و در شبها حذر و
 هر دو خویش را از عبادت و عبادت بر گیرد و خواب خوش از
 چشم دور دارد یعنی کسی که در تن با سراجت و چشم بخواب می آید
 و باره از شب عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 گورانه و در عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت

كُنْ بِالْمَرْءِ عَارًا أَنْ تَرَاهُ	مِنْ الشَّانِ الرَّفِيعِ إِلَى الْخِطَاءِ
عَلَى الْمَذْمُومِ مِنْ فِضْلِ حَرْبٍ صَا	عَنِ الْخَيْرَاتِ مُنْقَطِعِ الشَّيْطَانِ
يُسَيِّرُ بَيْكَةَ امْسِرْ أَوْ نَهْيَا	إِلَى الْخُدَامِ فِي صَدْرِ الْبِطَانِ
بَرَى أَنْ الْمَعَارِفِ وَالْمَلَا	يُمْكِنُ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ
لَقَدْ خَابَ اسْتَحْيَ قَدْ لَمْ يَجْزَا	وَذَا الْقَلْبُ مِنْهُ عَلَى الشَّيْطَانِ

کافی است برای مرو که گران ثوی او را که بان شان رفیع که خدای
 و در جنس او نهاد و بسبب طایبی و معاصی روی به نشیب او در و بر کرده اید
 استود و حریص در خیرات و عمل خیر منقطع الرغبه والنشاط و از روی
 کمال عجب و تقاضا در صدر بساط جای گزیده خدام را بآدم سبک
 و خود بینی با مرو نهی مشغول نماید و چنان بکان نماید که با سبب
 عیش و نوش و آلات طالع طایبی که شستن از صراط بتمکین
 خدا بدست و باین وسائل و وسایط در روز محشر سرخج و خطه
 کار کام خواهد کرد همسانا دلیل و خار و خاک را گردید آن
 کس که بشقاوت روز کار پیار و و قلب او بسبب اینکه
 رک و لش پاره شده زایل گردیده است

حَرْفُ الظَّاءِ الْمَجْمُوعُ

۱۸

فَمَا يَرْجُو زَيْجَ لِحْفَافٍ	إِذَا الْإِنْسَانُ خَانَ النَّفْسَ
وَلَا الْأَصْنَافَ حَوَالِقَافٍ	فَلَا وَدَعَ لَدَيْهِ وَلَا وَفَاءَ
وَلَيْسَ بِلَيْسِ أَثَوَابٍ غِلَافٍ	فَمَا زُهِدُ التَّقَى يَخَافُ رَأْسَ
وَأِيمَانِ التَّخَشُّعِ فِي الْحِافِ	وَلَكِنْ بِالْهُدَى قَوْلًا وَفَاءَ
يُوسِعُ وَالضَّرَابِ مِنَ الشَّوَابِ	وَالْأَعْمَالِ الَّتِي تَنْجِي وَتَنْقِي

چون نفس انسان با انسان از در خیانت شد یعنی انسان
 بهوای نفس که با پایش همه خیانت و زبان کاری است و چاره
 گردید دیگر از هیچکس نیاید در صدد و حفاظت و حیانت
 باشد و چنین کس را نه ورع است و نه وفاء و نه هیچ بند و
 اندر روی حالت شنیدن و اصفا و زهد و زلم و تفتیان
 بجان ترا شنیدن سر و پوشیدن لباسهای خشن است لکن
 زهد آنست که قول و فعل نهد همه از روی راستی و درستی و بدون
 از کمی و کاستی باشد و همه کاره از در خشوع و خضوع است که آن
 شدن به بنیایع و زوان در اومت و بان اعمالیکه او را نجات
 بخشد و بر حسب وسیع از ناشایست باز دارد و از آتش و دوزخ
 فرار آورد و طاعت نماید

لِكُلِّ شَرْقٍ الدُّنْيَا اجْتِمَاعُ	فَمَا بَدَّ السُّوْنِ مِنْ اجْتِمَاعِ
فِرَاقٍ فَاصِدٍ وَتَوَيُّ شَطُونِ	وَشُتْلٍ لَا ثَلَبَتْ لِلْوَدَاعِ
وَكُلُّ اخْوَةٍ لَا بُدَّ يَوْمًا	وَأِنْ طَالَ الْوِصَالُ لَا انْقِطَاعَ
وَإِنْ مَطَاعٌ دُنْيَا فَاخْلِيلُ	وَمَا يَجِدِي الْقَلِيلُ مِنَ الْبِئْسَاءِ
وَصَارَ قَلْبُهَا حَرًّا عَجِيبًا	تَشْتَتِ بَيْنَ أَنْيَابِ السَّبَاعِ

برای هرگونه پراکنده کی روزگار اجتماع و فراق هم گرویدنی هست لکن
بعد از آنکه یک مرکز قرار سینه و تفرقه و پراکنده و کما اجتماع نشاید آن
پراکنده کی را فراق هم گرویدنی نیاید و فراقی جدا گشتند و دوری بی
پایان و کاری است که مجال وداع ندید و هرگونه اخوت و برادری را
اگر چند مدت بدرازد افتد و وصال باقتضای روز و سرانجام آن شته را
انقطاع و انضمام پدید آید و مستاع دنیا اندک است و از مستاع
اندر کفایت نرسد بلکه آن مستاع قلیل تر بجمله مایه حرج و عسر
در پنج و یکشت است و نیامت و درجک و دندان مردمان سماع
مانند در نزد حضرت پراکنده است یعنی حالت آن قلیل هم
این است

حکوف النین المجهز

۲۰

وَعَمَّا نَفْسُ الْأَكْلَ طَاغِي	وَلَمْ يَطْلُبْ عَلَوَّ الْقَدِيمِهَا
فَلَيْسَ لِنَا طِيبُ السَّاعِ	وَإِذَا نَالَ النَّفْسُ مِنَ الْمَكَا
قَوْلِي وَاصْطَحِلْ مَعَ الْبَدَاغِ	إِذَا بَلَغَ الْمِرَادَ عَلَوَّ عَمْرِ
إِذَا صَارَ الْبِنَاءُ إِلَى الْفَرَاغِ	كَتَبُورٍ قَدْ قَدَّمَ حَافِيَا
أَلَا لَا يَخِينُ الْمَلِكُ بَاغِي	أَقُولُ وَقَدْ رَأَيْتُ مُلُوكَ عَصْرِ

جز مردم طاعی سرکش در طلب علو قدر و عز نفس در وادیا هیچ
کس نباشد و چون بمعالی نفسیه آن نایل شوند در این نایل
شدن و رسیدن هیچکس را کوار نباشد یعنی چون دوام و بقا
ندارد بر کسی خوش و خوشگوار نشود و اگر چند مکرر بنمونه نفس
و علو عز را باز رسند و در همان حال بلوغ و رسیدن بمقصود
بنگاه روی تابند و مضطرب نشود مانند قصه‌ی را که با پی کشته و در
فراغ از بنا از دوست خراب شود و از بنیان ویران گردد و
من میگویم و تحقیق که پادشاهان عصر خود را دیده‌ام
و البته باشید که بی‌غی و ستم دارای ملک
توان شد

وَأَمْرِي كُلُّ يَدِي الْخِلَافُ	عَاقِبَةُ بَالِكَةٍ قَصْدٌ
وَلَمْ يَرْفِهِ إِثَارُ الْعَفَافِ	إِذَا عَاشَ أَمْرٌ مَحْضٌ
فَقَدَّارِي لِمَشِيمَةِ التَّجَافِ	فَلَا يَسْتَصْحِبِينَ كَرِشَادًا
وَأَبْلَحَ طَاقَتِي فِي الْإِنْصَافِ	وَلَمْ لَا أَنْدِلَ الْأَيْضَافُ
سِوَايَ فَلَيْسَ إِلَّا الْقَوْلُ	لِي الْوَيْلُ أَنْ نَفَعْتُ

ایمراوار است که باین نامست و نصیحت آنکه نمایم غیر خود را یعنی خود را
درین شمار و دریناورم و حال آنکه امر من باینست بادی الخلف است
یعنی از بدایت برخلاف بوده چون پنجاه سال از روزگار مرد بر
گذرد و آثار عفاف و عفت در وی مشاهده نشود و هیچ رشد
و رشادی او را یاد و در کار نیست بلکه راهی بیخانی و تقاضی
باز سپرده است و از چه روی از خویشتن انصاف منجم و قوت
و طاقت خویش را بعدالت و انصاف بخرج نمیرسانم یعنی با
از خود نیز حساب جویم و انصاف گیرم و ای بر من اگر این مواعظ و
نصائح جز من کسی را سود رساند یعنی خود من فایده نبرم و در
غیر مشغول باشم و از این کلمات نصائح امیز و آیات موعظت آیت جز
توانی از برای من نماند یعنی نصیب من همان نظم الفاظ باشد و بس

حرف الفاف

۲۲

وَمَا فِي غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ سَيِّئَةٍ	أَلَا إِنَّ السِّيَاقَ سَيِّئٌ وَهَذَا
وَقِيلَ الْخَيْرُ عِنْدَ اللَّهِ تَائِبٌ	وَيَقْنِي مَا حَوَاهُ الْمُرُودُ
وَتَشَقُّ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْمُنَاقَاةِ	سَنَا لِفِكَ الشَّدَامَةِ عَنْ قُرْبَتِهِ
وَأَيُّقِنَنَّ أَنَّهُ يَوْمُ الْفِرَاقِ	أَمْدُ رِيَّائِي يَوْمَ ذَلِكَ فَكُرِّ
وَلَا تَنْقَطِعِ الرَّجَاءُ عَنِ الْفِرَاقِ	فِرَاقٍ لَيْسَ بِشَيْءٍ فِرَاقٍ

باید سیاق و روش زده باشد و بیرون این سیاقی نباید
و نیز چه مرد و فراتم آورد و بالمره و ستونش فنا و نیستی میشود اما اگر واد
نیک و عمل خرد و حضرت خدای باقی است زود است با
مذمت و تقیانی انیس و البتہ کروی و در روز مساق و
جان سپردن از کمال حسرت فریاد و شوق بر آوردی
پس میدانی این روز یعنی روز مساق چگونه روزی است
نیک بیندیش و یقین بدان که آنروز روز جدائی و فراق است
اما چگونه فراقی که هیچ مفارقتی با آن مشابہت ندارد
چون در مفارقت و جدائی امید وصال و پیوستگی است
اما در این فراق بالمره از تلافی و اتصال رشته امید واری بریده است

حرف الکاف

۲۵۰

وَيَقُولُ اللَّهُمَّ بَعْدَ إِحْنَانِكَ	يَحْتَبِ لِي النِّجَارُ كَيْفَ يَكُونُ
وَمَعَادِي الْمَوْتِ يَجِدُ بِأَشْيَاكَ	وَكَيْفَ فِي آبَا طِبِلٍ وَأَهْوِ
يُقَصِّرُ فِي أَجْنَمِ اللَّفْكَ كَالِ	وَمِنْهُمْ أَفْضَالُ النَّظَائِرِ
وَمُورِدُهَا خُوفَاتُ الْخَلَالِ	وَمَوْقِفُ نَفْسِهِ كَمَا رُوحُهُ
وَيَكْنِفُ حَوْلَهُ جَمْعُ الْبَوَاكِ	سَيَعْلَمُ حِينَ تَقْجَاهُ الْمَنَائِمُ

در عجب مستم از آنکه صاحبان تجارت و از مومنان پسند چگونگی
کار بغفلت و روز بغفلت میپارند و بعد از آنما شهابی بود و لعب
میگذراستند و در کارهای بیپوده و باز یک کوشش مینمایند
و حال آنکه سرود گوی مرگ و داشتند و اشتراک اجل برای پذیرای
مرگ سرود میگویند و با عجل و شتاب بخوان اجل و دعوت
مینمایند و کسی که همیشه رسوائی و گروگان فضایل اعمال
تقصیری نماید هرگز شش گردان از کشودن خود را از جلال شش
و بقایم پلاک و تباہی میانگند نفس خود را از روی سستی و نادانی
و حال آنکه مورد او در مخوفات هلاکت است و زود است که باز
واند کاهی که فرو گیرد او را چنگال میناید و در پاید او را مرگ و در پیرامون
او بر مرگ او بنالند

وَحَلَّ بِمِلْمَاتِ الزَّوَالِ	كَانَ سُرُودَهُ أَصْنَى عُرُودًا
وَالْبَسَ بَعْدَ ثَوْبِ انْتِفَالِ	وَعُرَى مِنْ ثِيَابِ كَانَ فِيهَا
بِهَادِي بَيْنَ اعْنَافِ التَّوْحَالِ	وَبَعْدَ كَثِيرِ الْأَقْرَاسِ فِيهَا
تَمَای عَنْ أَقْرَبِهِ وَالْمَوَالِ	إِلَى قَبْرِ بِنَادٍ رَفِيعِ فُرُودًا
وَلَمْ تَحْبِبْهُ مَاشَرَةُ الْمَلِكِ	تَحَلَّى عَنْ قُرُونِهِ وَوَدَّ

یعنی از کمال سرعت گذشت روزگار و حوادث لیل و نهار هر کس
 بسروری انداخت چنان همی نماید که کوئی باده اوی سرور در سپرد
 و شامگاهش جز غرور و ذریب نشود و لمیات زوال و میامع فنا
 او را بزیربنی در نوشت و اینجامه عیش و عشرت که در آن اندر بود عاری
 و بلباس انتقال این سرای فرای فنا و زوال بلبس میشود و از آن پس
 که روزگار بر هر کس بای عز و دولت و بار و بعیش و نوش کامکار بود
 او را در چنانچه حرکت بر اعناق و جال و کرو و نهایی مردم بسوی کوری
 که برای نهادن او معین گرد و بودند تنها و دور از دوستان و اقربا
 میگذرانند و از اینجمله زینتها و آرایشها که او را بود برهنه میکرد و روی
 از میگردانند و آن بزرگها و عظمت او را فایده نرساند و از
 بلا همچو ب نماند

وَلَمْ يَسِرُّوْهُ بِهٖ يَوْمَ قُطِيعٍ
وَيَوْمَ الْحَشْرِ أَقْطَعُ كُلَّ يَوْمٍ
وَكَمْ مِنْ ظَالِمٍ يَبْعَثُ لِبَلَدٍ
وَشَخِصٍ كَانَ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا
قَضَى اللَّهُ أَوْ سَمِعَ كُلُّ شَيْءٍ

أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْ يَوْمِ الْحِجَامِ
أِذَا وَقَعَا الْخُلُقُ بِالْمَقَامِ
وَمَظْلُومٍ يَشُدُّ لِلْخِصَامِ
نُبُوءَ مَنْزِلِ النَّجْمِ الْكَرَامِ
نَحْنُ إِلَى اللَّهِ خَلْقٌ لَا نَامِ

و نمیکند و بروی هیچ روزی رسوا و قیض و سخت که از روز مرگ
شدید تر باشد و روز رستخیز از هر روزی قیض تر و رسوا
تر است کاهی که آفریدگان را برای عرض حساب و در پیشگاه ایرد
و بایست فراز آورند در آن روز چه بسیار کسان که در اینجا بظلم
و عداوت رفته اند و خوار و ذلیل میشوند و چه مردم ستم دیده و
مظلوم هستند که برای فحاصمت و تلافی مافات نیرومند میگرددند
و بیکسا که در این برای بختارت برستی و در آنجا داراست
مقام و منزلت نجباء کرام و عطاء فحاش است و از اینجا تمام است
اوسع و پنهان تر عفو کند خداوند آفریننده آفریدگان

است

رُفُوفٌ بِالْبَرِيَّةِ ذُؤَامِنَا
وَشَكَرٌ بِالضَّمِيرِ وَاللَّسَانِ
ظَلَمْتُ النَّفْسَ فِي طَلَبِ الْإِمَانِ
وَرَدَعْتُ إِلَى الْبَطَالِ وَالْوَقَارِ
وَأَسْرَفِي فِي جَهْدِ اللَّسَانِ

إِلَهُ لَا إِلَهَ سِوَاهُ فَسُودُ
أَوْجُهُدُهُ بِإِخْلَاصٍ قَصِيدُ
فَمَا سَأَلَ الرِّضَاعُ عَنِّي قَائِدُ
وَأَقْبَبْتُ الْحَبْوَةَ لَمْ أَصْنَعُهَا
إِلَيْهِ أَتُوبُ مِنْ ذَنْبِي وَجَهْلِي

خداوندیست که جز او نیست خدا می فرمودیست رؤف و مهربان
و با جملہ آفریدگان ذواقمان است و من او را از روی اخلاص
و جسد و عرفان و سپاس بخوان و لبان تو حید می نام
و یگانه می شمارم و از روی سئمت میگویم که از من برضا و رضوان
باشد چه من در طلب آمال و امالی این جهان برخویشتم
بظلم و ستم رفتم و روزگار زندگانی را در طلب امانی
که مرا نمی بای بردم و ازانچه نبایست محفو طه ا شتم و بطلالت
و توانی و کسالت و کراتی روی آوردم بحضرت خدا که
از گشت می گنم از گناه و جهل نادانی و اسراف و زوین
خود کوشش نمودن در معارعت و اعتراف از آوردن

فَإِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ
أَوَإِذَا مَلَآنُ يَمَانِي لُعُفُوًا
وَبَنَقْنِي يُوعِظُنِي فُتُوًا
ذُنُوبِي قَدْ كُوتِبَتْ جَنِيًّا
فَلَيْسَ لِي كَوَاةٌ الذَّنْبِ عَمَلًا

وَلِي قَبُولُ تَوْبَةٍ كُلِّ غَاوٍ
وَبِحُجْنِ عَيْنٍ أَبْلِسُ الْمَنَاوِدَ
وَيَنْفَعُ كُلَّ مُسْتَمِعٍ مَدَاوِدَ
أَلَا إِنَّ الذُّنُوبَ هِيَ الْمَكَاوِدُ
سِوَى عَفْوِ الْمَهْمَنِ مِنْ مَدَاوِدَ

همانا خداوند بخشنده و توبت دانا است باید پذیرنده و گذشت
نمایند. راست و در قبول توبت هر کمرای و باغواهی ولایت
دارد امیدوارم که مرا بعفو گذشت عاقبت و صحت بخش
و شیطانی که با بینکت من و دشمن من است بزند ان نمساید
و مرا بپو عفت و کلمات پند آمیز من بود بخشد و هر کس را
که این مواعد را گوشش فرادهد یا این مواعد را روایت کند
منقبت بخشد همانا شراره کنایان من برده و پلوی مرا
داغ کرده است داغ گردنی همانا ذنوب و معاصی بجمله
مکاو و داغ کنند است و برای آنکس که
لیسب ذنوب او را بعد داغ کرده باشد و ای عفو خداوند
همیمن داغ درمافی نیت

وَقَسْنَا فِي الْخَطَايَا وَالْبَلَايَا
نَفَاتِي الْخَيْرِ وَالصَّلَاةُ وَالْزُّلَا
وَبَادَى الْأَمْرُونَ بِكُلِّ خَيْرٍ
وَصَارَ الْحَرْبُ لِلْمَلِكِ وَالْجَبَلُ
فَهَذَا شَقْلُهُمْ وَجَمْعُهُمْ

وَفِي زَمَنِ انْتِفَاصِ اشْتِبَاهِ
وَعَتَرِيذُ لَمِحَةِ أَهْلِ السَّفَاهِ
فَاعْنِ مُتَكَرِّرٍ فِي النَّاسِ فَاعْنِ
فَالْحَرْبُ مِنْ قَدْرِ وَجَاهِ
وَهَذَا عَاقِلُ سَكْرَانٍ

همانا در خطایا و بلا یا اندر بیم و در زمانهای انتفاص اشتباهی است
خود نیکوئی از میا در خواست و صلاحی است بدلت و دیوان در
انتادند و بسبب بدلت ایشان جلا و سفاه عرت یافتند و
آنانکه امر معروف و خیر بودند از طغیان فتنه و نمایش خجسته
بیخودهای عزالت مباحثت گرفتند و در میان مردمان هیچ
کس بجای نماند که از متکرر نبی و معروف امر فرماید و از انتفات
این چرخ نیما بکون آزادگان بنده و مملوکان شد و
برای مردم آزاده غمزد قدر و جایی نماند و اکنون
این سفلهکان بعضی بحر طمع و جمع اموال
مار و مشغول و آن یک است و لایبی از هر چیز عاقل
است

حَرْفُ الْأَحْرَافِ

۲۹

ثُمَّ دُمَّا أَصَابَ وَلَا ثُبَالِي
فَلَا تَغْتَرِبَا بِالدُّنْيَا وَدَرَاهَا
أَتَجَلَّ نَائِبُهَا شَرُّهَا بِأَلِ
فَلَا كَانَ الَّذِي عَقَّبَ أَشْرَ
فَلَقِيَ مِنَ الْأُمُورِ فَعَالَ خَيْرٌ

أَسْحَنَّا كَانَ ذَلِكَ أَحْمَرًا لَا
فَمَا تَسْوَى لَكَ الدُّنْيَا خَلَا
يَكُونُ عَلَيْكَ بَعْدَ غَدَا
وَلَا كَانَ الْخَسِيسُ لَدَيْكَ مَا
وَأَكْمَلَهَا وَأَشْرَفَهَا خَصَا

یعنی اسراف و تبذیر میکنی هر چه بدست یی رسد و هیچ پاک نداری
که این مال که از روی اسراف با اتفاق پیرسان آید حرام است
یا حال پس بدینا و زخارف دنیا قریب مخور و مغرور نگردد
و آنچه را فرو گذارد بدینا در هیچکاری با تو متابعت نرود
و اموری را برای تو بموافقت نیاورد آیا بخیل میوزی از کمال
تیر و قتال و حرص و شرم مالی که فردای قیامت بجزیره و بال تو
و موجب بحال است پس خواستار باش چیزی را که پایانش
شمر و زمان آورد و هرگز چیزی خسیس و زیان دار برای خود
مال شمار و احتیاج کن و ما خود دار از امور آنچه نیک و کردار
نیک است و آن خصال و صفاتی را که اکمل و اشرف امور است
یعنی آنچه را احتیاج و ما خود و زمان می

وَكُنْ بِشَا قَرِيبًا ذَانِشَا
وَصُولًا غَيْرَ مُخْتَصِمٍ زَكِيًّا
بَعِيدًا عَنِ سَبِيلِ الشَّرِّ سَمِيحًا
مُسِينًا لِلْأَوَامِلِ الْيَنَانِ
ثَلَاثُ مَوَاعِظٍ يَقْبُولُ صَدُقْ

وَقِيمَنَّ بِرَبِّكَ جَمِيلًا
حَمِيدًا تَعْلَمُ فِي اخْتِازِ وَائِي
نَقَى السَّلَفِ عَنْ مَجْنَبِ ثَنَائِي
أَمِينُ الْكَفِّ عَنْ قُرْبِ قَنَائِي
تَقَرُّ بِالْأَكْصَى عِنْدَ مَوْلَى الشَّرِّ

همیشه باروی نندان و چین کشاده و خوی خوش و خلق آزاده
دل چسب و با نشاط و با آنکس که امید تو است بارای و رویت
و ملوک و نیت جلیل و رساننده و خواب و بدون امتشام و تکلیف
و باز کاوت و دور و قای بومده و حمید السعی و ستود و دروش و پند
که نشش و از راه شرانگیری و زیان رساندن دور و با وجود و پند
و جوانمردی و سخاوت و مقرون در غیاب و حضور ابیان و کجاست ظاهر
و مخزن سید از غیبت و بدخواهی بمخنان پاک و پاکیزه و ابرو تعیین
بیچیز زمان و درویشان و نیازمندان و امین الکف و در باره نیکو
و دور باش و این موعظ را بگوش و گوش و قبول صدق و راستی
اختیار کن تا بامداد قیامت به کام سختی و شدت پیروز
و رستگار شوی

أَلَا أَيْهَا الْمَقْصُودُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ
أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ تَكْشِفُ كُرْبِي
أَتَخْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى

شَكَوْتُ إِلَيْكَ الضَّرْفَ وَفَارَقْتُ
فَتَجِبْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا وَأَقْضِهَا
فَإِنَّ رَجَائِي ثُمَّ ابْنُ حُجْرٍ

و هم این اشعار از حضرت سید سجاد مسطور داشته اند

تَحْنُ بَنُو الْمُصْطَفَى ذُو غَصَصٍ
عَجَلَةٌ فِي الْأَفَامِ مَحْنُنَا
يَفْرَحُ هَذَا الْوَرَى بِعَبْدِهِمْ
وَالنَّاسُ فِي الْأَمْنِ وَالسُّرُورِ
وَمَا خَصَّصْنَا بِهِ مِنَ الشَّرَفِ
يَحْكُمُ فِينَا وَالْحُكْمُ فِينَا

يَجْرِعُهَا فِي الْأَفَامِ كَالْطِنَا
أَوَّلَنَا سُبُلِي وَآخِرُنَا
وَتَحْنُ أَحْيَاؤُنَا مَا مَتْنَا
يَا لِفُطُولِ الزَّمَانِ خَائِفُنَا
الطَّائِلِينَ الْأَفَامِ افْتِنَا
جَاهِدْنَا حَقْنًا وَغَاصِبُنَا

این شعر اثوب کتاب مناقب نوشته است امام بن العابدین این شعرا و اوقات

<p>اِذَا مِيزَ الصَّاحُّ مِنَ الْبَرِّاضِ كَمَا عُرِفَ السَّوَادُ مِنَ الْبَيْضِ وَقَا ضَيْبَنَا الْإِلَٰهَ فَنَعْمَ قَارِئُ</p>	<p>لَكُمْ مَا نَدَّعَوْنَ بِغَيْرِ حَقٍّ عَرَفْتُمْ حَقَّنَا فَجَدُّوْنَا كِتَابُ اللَّهِ شَامِدٌ نَاعَلَيْكُمْ</p>
--	---

قَدِّمَتْ هَذِهِ النُّسخَةُ الْمُبَارَكَةُ الشَّرِيفَةُ
 فِي بَيْتٍ وَرَعِيٍّ بِمَرْبَعِ الْمَوْلُودِ مِنْ
 سَنَةِ بَعْدَ عَشْرٍ وَثَلَاثِ
 مِائَةٍ بَعْدَ الْفَتْحِ الْهَجْرَةِ
 الْمُصْطَفَوِيَّةِ صَرْه
 الْعَبْدُ الْمَذْنُوبُ
 الْمُبَرِّأُ إِلَى الشَّرِّ

3587